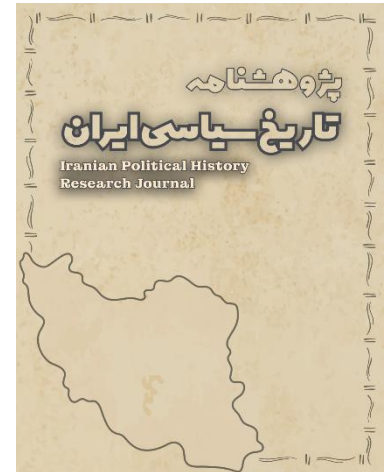


Official Historiography and the History of Resistance: Representations of the State in Iranian School Textbooks

1. Mohammad Amiri^{ID}: Department of History, University of Tehran, Tehran, Iran

2. Zahra Sadat Mosavi^{ID}*: Department of History, University of Shiraz, Shiraz, Iran

*Corresponding Author's Email Address: zahra.mosavi89@gmail.com



Abstract:

This article investigates the dominant discourse of official historiography and the marginalization or elimination of resistance narratives in Iranian school history textbooks. Using a systematic and analytical review methodology, the study is grounded in Michel Foucault's theory of discourse and power, Louis Althusser's concept of ideological state apparatuses, and postcolonial perspectives on silenced subaltern voices. The analysis of existing literature reveals that representations of the state in Iranian textbooks are highly centralized, heroic, and ideological. Political and military figures, along with state institutions, are portrayed in an idealized and ahistorical manner, while concepts such as resistance and national unity are framed exclusively in relation to state power. Conversely, narratives of resistance—encompassing social protests, student movements, ethnic and religious minority struggles, and working-class activism—are either omitted altogether or depicted as deviant, foreign-influenced, or threatening. Furthermore, ethnic, gender, and class differences are systematically erased. These findings support the claim that formal education in Iran, through history curricula, functions not to disseminate historical knowledge, but rather to reproduce a controlled, state-legitimizing collective memory. The article concludes with recommendations for revising textbook content, embracing multi-vocal narratives, and producing alternative historical resources for educational use.

Keywords: official historiography, resistance history, history textbook, discourse of power, educational ideology, Iran.

How to Cite: Amiri, M., & Mosavi, Z. S. (2024). Official Historiography and the History of Resistance: Representations of the State in Iranian School Textbooks. *Iranian Political History Research Journal*, 2(3), 1-14.

Received: 31 July 2024

Revised: 06 September 2024

Accepted: 15 September 2024

Published: 22 September 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

تاریخ‌نگاری رسمی و تاریخ مقاومت: بازنمایی دولت در کتاب‌های درسی



۱. محمد امیری^{ID}؛ گروه تاریخ، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. زهرا سادات موسوی^{ID}؛ گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: zahra.mosavi89@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر با هدف بررسی گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی و حذف یا حاشیه‌نشینی تاریخ مقاومت در محتوای کتاب‌های درسی تاریخ ایران تألیف شده است. پژوهش با روش مرور نظام‌مند و تحلیلی، بر پایه‌ی چارچوب‌های نظری فوکو در باب گفتمان و قدرت، آلتوسر در خصوص دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، و نظریات پسااستعماری درباره حذف صداها و حاشیه‌ای انجام شده است. تحلیل محتوای مطالعات پیشین نشان می‌دهد که بازنمایی دولت در کتاب‌های درسی، به‌شدت دولت‌محور، قهرمان‌محور و ایدئولوژیک است. شخصیت‌های رسمی چون رهبران سیاسی، مسئولان نظامی و نهادهای حاکم به‌شکلی مثبت و فراتاریخی ترسیم می‌شوند و مفاهیمی چون نظم، مقاومت و وفاداری صرفاً در نسبت با ساختار قدرت رسمی معنا می‌یابند. در مقابل، تاریخ مقاومت که شامل اعتراضات مردمی، جنبش‌های دانشجویی، فعالیت اقلیت‌های قومی و دینی، و تلاش‌های طبقات فرودست است، یا کاملاً حذف شده یا در قالب‌های انحرافی، وابسته یا تهدیدآمیز بازنمایی می‌شود. همچنین تفاوت‌های قومیتی، جنسیتی و طبقاتی به‌شکلی نظام‌مند نادیده گرفته شده‌اند. این یافته‌ها تأیید می‌کنند که آموزش رسمی در ایران، از طریق محتوای درسی تاریخ، نه به انتقال دانش تاریخی بلکه به بازتولید حافظه‌ای کنترل‌شده و مشروعیت‌بخش به ساختار سیاسی موجود می‌پردازد. مقاله در پایان پیشنهادهایی برای بازنگری محتوای درسی، گشودن فضا به روی روایت‌های چندصدایی، و تولید منابع جایگزین برای آموزش تاریخ ارائه می‌دهد.

کلیدواژگان: مشروطه‌خواهی، امپریالیسم بریتانیا، گفتمان سیاسی، استعمار فرهنگی، تاریخ معاصر ایران، تجدد ایرانی.

نحوه استناددهی: امیری، محمد، و موسوی، زهرا سادات. (۱۴۰۳). تاریخ‌نگاری رسمی، تاریخ مقاومت، کتاب درسی تاریخ، گفتمان قدرت، ایدئولوژی آموزشی، ایران. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۳)، ۱-۱۴.

تاریخ دریافت: ۹ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۵ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۴ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۱ مهر ۱۴۰۳



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

تاریخ‌نگاری همواره ابزاری قدرتمند در خدمت بازتولید گفتمان‌های سیاسی، مشروعیت‌بخشی به نظم‌های موجود، و ساخت حافظه جمعی ملت‌ها بوده است. در این میان، آموزش رسمی و به‌ویژه کتاب‌های درسی تاریخ، نقش برجسته‌ای در شکل‌دهی به نگاه دانش‌آموزان نسبت به گذشته، هویت ملی و جایگاه دولت دارند. در ایران، از دوران پهلوی تا جمهوری اسلامی، روایت‌های تاریخی در کتاب‌های درسی نه تنها بازتابی از تاریخ به‌مثابه واقعیت، بلکه بازنمایی‌ای از تاریخ به‌مثابه گفتمان بوده‌اند که در خدمت بازتولید اقتدار، مشروعیت‌سازی ایدئولوژیک و حذف یا حاشیه‌نشینی دیگر روایت‌ها عمل کرده‌اند (Apple, 2004; Giroux, 1983). دولت‌ها از طریق کنترل محتوای آموزشی، به‌ویژه در حوزه‌هایی چون تاریخ، تلاش کرده‌اند تا تصویری خاص از خویش و از کنشگران گذشته ارائه دهند؛ تصویری که اغلب با حذف، ساده‌سازی یا بازسازی وقایع تاریخی همراه بوده است تا قدرت خود را طبیعی، مستمر و مشروع جلوه دهند (Foucault, 1977; Althusser, 1971). در چنین بستری، تاریخ مقاومت، به‌مثابه گونه‌ای از تاریخ‌نگاری انتقادی و آلترناتیو که به روایت مبارزات مردمی، جنبش‌های اجتماعی، و گروه‌های به حاشیه‌رانده شده می‌پردازد، یا به کلی غایب است یا به‌شکلی تقلیل‌گرایانه و تحریف‌شده در متون رسمی بازنمایی می‌شود (Zinn, 1980; Loewen, 2007).

در زمینه تاریخ‌نگاری رسمی، کتاب‌های درسی تاریخ نه تنها حامل دانش، بلکه حامل ایدئولوژی‌اند. این کتاب‌ها با انتخاب گزینشی رویدادها، شخصیت‌ها و مفاهیم، در واقع نوعی «تاریخ دولت‌محور» را تولید و بازتولید می‌کنند؛ تاریخی که در آن دولت همواره در جایگاه ناجی، مدیر خردمند، و حافظ نظم ظاهر می‌شود و صداهای منتقد، شورشی یا متفاوت به حاشیه رانده می‌شوند (Van Dijk, 2008; Bourdieu & Passeron, 1990). پژوهش‌های پیشین در مورد محتوای کتاب‌های درسی تاریخ در ایران نشان داده‌اند که رویدادهایی چون انقلاب مشروطه، کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، و جنگ ایران و عراق، عمدتاً از منظری روایت می‌شوند که نقش دولت مرکزی را بزرگ‌نمایی کرده و نقش نیروهای مردمی، گروه‌های منتقد یا روایت‌های جایگزین را کم‌رنگ یا حذف می‌کنند (Aghaie, 2011; Behnam, 1985). این امر نه تنها بر شکل‌گیری نگاه سیاسی نسل جدید اثر می‌گذارد، بلکه حافظه تاریخی جامعه را نیز تحت تأثیر قرار داده و نوعی «فراموشی سازمان‌یافته» نسبت به مقاومت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در گذشته شکل می‌دهد (Assmann, 2011; Nora, 1989).

سوالات کلیدی که این پژوهش مروری در پی پاسخ به آن‌هاست، شامل این موارد است: چگونه دولت در کتاب‌های درسی تاریخ ایران بازنمایی می‌شود؟ چه الگوهای گفتمانی در این بازنمایی قابل تشخیص‌اند؟ چه صداها یا روایت‌هایی در حاشیه قرار گرفته یا حذف شده‌اند؟ و تاریخ مقاومت چگونه در این متون نمود یافته یا به سکوت برگزار شده است؟ این سوالات ما را به سمت بررسی ساختار ایدئولوژیک نظام آموزشی، سیاست‌گذاری فرهنگی و سازوکارهای تولید و بازتولید گفتمان رسمی سوق می‌دهد؛ چرا که تاریخ در آموزش عمومی، نه فقط ابزاری برای انتقال دانسته‌ها، بلکه ابزاری برای تربیت شهروندانی هم‌سو با گفتمان مسلط سیاسی است (Apple, 2000; Torres, 1998). در نتیجه، فهم چگونگی بازنمایی دولت در کتاب‌های درسی به‌مثابه فهم چگونگی بازنمایی قدرت در حافظه ملی و ذهنیت نسل آینده است.

بررسی پیشینه پژوهش در این حوزه نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر، مطالعاتی با رویکرد تحلیل محتوای کیفی، تحلیل گفتمان، یا تحلیل ایدئولوژیک بر روی کتاب‌های درسی تاریخ ایران انجام شده است. برخی از این مطالعات نشان داده‌اند که در کتاب‌های تاریخ ایران پس از انقلاب، مفاهیمی چون رهبری دینی،

وحدت ملی، ایثار، و دشمن‌ستیزی برجسته شده‌اند، در حالی که مفاهیمی چون تنوع فرهنگی، مقاومت غیررسمی، و نهادهای مدنی به ندرت دیده می‌شوند یا به‌طور سطحی به آن‌ها اشاره شده است (Shayegan, ۱۹۹۵; Kamrava, ۲۰۰۵). در همین حال، پژوهش‌هایی نیز وجود دارند که به بررسی ساختار زبان‌شناختی متن‌ها، تحلیل تصاویر و استفاده از واژگان کلیدی پرداخته و نشان داده‌اند که چگونه حتی در سطح واژگان، گفتمان رسمی با حذف یا کنترل نشانه‌های مقاومت بازتولید می‌شود (Wodak & Meyer, ۲۰۰۹; Fairclough, ۱۹۹۵). با این حال، بسیاری از این مطالعات به شکل پراکنده و موردی بوده و کمتر تلاش کرده‌اند تا به‌صورت نظام‌مند، روند کلی بازنمایی دولت و حذف تاریخ مقاومت را در یک چارچوب نظری منسجم تحلیل کنند.

شکاف اصلی پژوهشی در این زمینه، فقدان رویکردی ترکیبی میان تاریخ‌نگاری، تحلیل گفتمان، و مطالعات انتقادی آموزش است. اغلب پژوهش‌های قبلی یا صرفاً به جنبه‌های آموزشی پرداخته‌اند، یا تحلیل‌های تاریخی بدون توجه به سازوکارهای زبانی و گفتمانی ارائه کرده‌اند. همچنین، کمتر مطالعه‌ای به‌صورت خاص بر نسبت میان «تاریخ‌نگاری رسمی» و «تاریخ مقاومت» در فضای آموزشی تمرکز کرده است. همین موضوع ضرورت پژوهشی با رویکردی چندرشته‌ای و تحلیلی را دوچندان می‌سازد تا از خلال بررسی منابع پیشین، الگویی نظری برای تحلیل وضعیت موجود ارائه شود و جهت‌گیری‌های جدیدی برای آینده پژوهش و سیاست‌گذاری در این حوزه فراهم آید.

هدف پژوهش حاضر آن است که از خلال مرور تحلیلی پژوهش‌های انجام‌شده درباره کتاب‌های درسی تاریخ ایران، الگویی از بازنمایی دولت در آموزش رسمی استخراج کرده و نسبت آن را با حذف یا تضعیف تاریخ مقاومت بررسی کند. در این مسیر، تلاش خواهد شد تا با استفاده از نظریات گفتمان، ایدئولوژی، و تاریخ‌نگاری انتقادی، سازوکارهای پنهان و آشکار قدرت در متون آموزشی تحلیل شود. این پژوهش می‌کوشد نشان دهد که تاریخ رسمی، چگونه به‌مثابه دستگاه ایدئولوژیک دولت عمل کرده و در خدمت تثبیت گفتمان مسلط قرار می‌گیرد، در حالی که تاریخ مقاومت، یا در سکوت فرو رفته، یا به‌شکلی بازنمایی شده که از نیروی انتقادی آن کاسته شده است (Gramsci, ۱۹۷۱; Said, ۱۹۷۸). همچنین این پژوهش نشان خواهد داد که چگونه آموزش رسمی می‌تواند در صورت بازاندیشی در محتوا و رویکرد، به بستری برای معرفی چندصدایی تاریخ، پذیرش تفاوت‌ها، و تقویت ظرفیت انتقادی نسل جوان بدل شود. در نهایت، این مقاله مروری نه‌فقط به‌دنبال ارزیابی مطالعات پیشین، بلکه به‌دنبال صورت‌بندی یک پرسش نظری اساسی است: آیا می‌توان در دل آموزش رسمی، تاریخ مقاومت را بازآفرید؟ چگونه؟

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، از روش مرور نظام‌مند با رویکرد تحلیلی-انتقادی بهره گرفته شده است تا بازنمایی دولت در کتاب‌های درسی تاریخ ایران با تمرکز بر گفتمان‌های رسمی و مقاومت مورد واکاوی قرار گیرد. هدف اصلی این مرور، شناسایی الگوهای تکرارشونده در پژوهش‌های پیشین، بررسی نحوه بازنمایی ساختار سیاسی، روایت‌های تاریخی غالب، و حاشیه‌نشینی تاریخ مقاومت در منابع آموزشی رسمی جمهوری اسلامی ایران است. به‌جای تمرکز بر تحلیل یک یا چند کتاب خاص، تمرکز اصلی بر تحلیل بدنه‌ای از مطالعات علمی است که به بررسی محتوای کتاب‌های درسی تاریخ در ایران پرداخته‌اند. این مقالات و منابع به‌مثابه اسناد گفتمانی تحلیل شده‌اند تا سازوکارهای تولید معنا درباره دولت، قدرت، و مقاومت در آموزش رسمی ایران از منظر تاریخ‌نگاری بررسی شود.

فرایند جستجوی منابع به صورت نظام مند از طریق پایگاه های علمی داخلی و خارجی انجام شده است. برای این منظور، پایگاه هایی چون نورمگز، SID، IranDoc، Google Scholar، JSTOR، Scopus و Springer مورد استفاده قرار گرفتند. جستجو با استفاده از ترکیب واژگان کلیدی فارسی و انگلیسی صورت گرفت؛ واژگانی چون «تاریخ نگاری رسمی»، «کتاب درسی تاریخ»، «دولت در آموزش»، «گفتمان مقاومت»، «ایدئولوژی در آموزش»، «representation of the state»، «resistance discourse»، «history textbooks in Iran» و «ideology in education» در جستجو به کار رفتند. دامنه زمانی منابع انتخاب شده عمدتاً مربوط به سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴ است تا روند بازنمایی دولت در دو دهه اخیر، که با تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک قابل توجهی همراه بوده، به درستی منعکس شود. البته برخی منابع کلیدی مربوط به دهه های قبل نیز برای فهم زمینه های تاریخی و نظری موضوع لحاظ شدند.

معیارهای ورود منابع به مرور حاضر شامل این موارد بوده است: تمرکز مستقیم بر محتوای کتاب های درسی تاریخ در ایران (به ویژه در مقاطع متوسطه اول و دوم)، بهره گیری از چارچوب های نظری مشخص در تحلیل گفتمان یا تاریخ نگاری، انتشار در مجلات علمی معتبر یا ارائه به عنوان پایان نامه های کارشناسی ارشد و دکتری، و در نهایت، داشتن نگاه انتقادی به نحوه بازنمایی مفاهیم قدرت، دولت، و مقاومت در کتاب ها. منابعی که فاقد تحلیل نظری بوده یا صرفاً به گزارش محتوا بدون تأمل گفتمانی پرداخته بودند، از دامنه تحلیل خارج شدند. در مجموع، ۳۷ منبع که با معیارهای بالا همخوانی داشتند، برای تحلیل نهایی انتخاب شدند. پس از جمع آوری منابع، فرایند تحلیل کیفی محتوا آغاز شد. به جای کدگذاری جزئی، از رویکرد تحلیل مضمون (Thematic Analysis) استفاده شد تا مضامین اصلی در باب بازنمایی دولت و حذف یا نادیده انگاری تاریخ مقاومت شناسایی شود. این مضامین شامل مواردی چون دولت پدرسالار، دولت ناجی، دولت ایدئولوژیک، حذف خرده روایت ها، قهرمان سازی از قدرت رسمی، و تقلیل جنبش های مردمی به حواشی بی اثر بودند. تحلیل ها به گونه ای طراحی شد که گفتمان های غالب در منابع آموزشی را از منظر نظریه هایی چون گفتمان فوکویی، ایدئولوژی آلتوسری، و تاریخ نگاری پسااستعماری قابل بررسی سازد. در این فرایند، تمرکز بر تکرارها، سکوت ها، شیوه های زبان شناختی بازنمایی، و شیوه های حذف یا برجسته سازی عناصر تاریخ نگارانه مورد توجه قرار گرفت. در نهایت، هدف از این روش شناسی مروری نه صرفاً گردآوری دیدگاه ها، بلکه بازسازی یک چشم انداز نظری-انتقادی بر مبنای شواهد و تحلیل های پیشین درباره چگونگی شکل گیری حافظه تاریخی دانش آموزان از طریق آموزش رسمی و جایگاه تاریخ مقاومت در برابر گفتمان غالب دولتی بوده است. به این ترتیب، مرور پیش رو درصدد است تا فراتر از یک گزارش ادبیات، بستری نظری برای بازاندیشی در سیاست گذاری های آموزشی در حوزه تاریخ فراهم سازد.

چارچوب نظری

از آنجا که آموزش رسمی نه فقط یک فرایند انتقال اطلاعات، بلکه اساساً یک پروژه گفتمانی در خدمت تثبیت نظم اجتماعی-سیاسی مسلط است، بهره گیری از نظریات گفتمان، قدرت، ایدئولوژی و استعمارزدایی به تحلیل دقیق تر سازوکارهای نهفته در محتوای کتاب های درسی کمک می کند. در این مسیر، سه جریان اصلی نظری راه گشا هستند: نخست، نظریه گفتمان قدرت میشل فوکو که به تحلیل نحوه تولید دانش و قدرت در ساختارهای اجتماعی می پردازد؛ دوم، نظریه ایدئولوژی و دستگاه های ایدئولوژیک دولت در اندیشه لویی آلتوسر که نظام آموزشی را یکی از ابزارهای بازتولید ایدئولوژی مسلط می داند؛ و سوم، نظریه های پسااستعماری که توجه خود را معطوف به سلطه معرفت شناختی و بازنمایی فرهنگی در متون آموزشی و تاریخی کرده اند. این نظریات، به ویژه زمانی که به صورت تلفیقی مورد استفاده قرار گیرند، امکان درک عمیق تری از بازنمایی دولت در تاریخ نگاری رسمی و حاشیه نشینی تاریخ مقاومت در متون درسی فراهم می سازند.

از منظر فوکویی، تاریخ‌نگاری را نمی‌توان یک فعالیت بی‌طرفانه یا صرفاً دانشی برای ثبت وقایع در نظر گرفت، بلکه باید آن را به مثابه گفتمانی در نظر گرفت که در پی تولید حقیقت، مشروعیت‌بخشی به نهادها، و کنترل حافظه جمعی عمل می‌کند (Foucault, ۱۹۷۲). در این چارچوب، کتاب‌های درسی تاریخ نه تنها واسطه‌ای برای انتقال داده‌های تاریخی، بلکه ابزارهایی هستند برای سامان‌دهی به ذهنیت دانش‌آموزان از طریق ساختارهای زبانی و گفتمانی خاص. فوکو معتقد است که قدرت نه صرفاً از بالا و از سوی دولت اعمال می‌شود، بلکه در تار و پود نهادهایی چون مدرسه، دانشگاه، بیمارستان و خانواده جریان دارد. آموزش، در این میان، یکی از مهم‌ترین محل‌های بروز و بازتولید قدرت است، چرا که از طریق ساختار برنامه درسی، نحوه ارائه مطالب، و شیوه ارزیابی، شکل خاصی از سوژه‌مندی را به دانش‌آموز تحمیل می‌کند؛ سوژه‌ای که تاریخ را نه در قالب روایت‌های چندصدایی، بلکه در چارچوب یک روایت خطی، قهرمان‌محور و دولت‌مدار فرا می‌گیرد (Foucault, ۱۹۷۷).

لویی آلتوسر در تبیین جایگاه آموزش در بازتولید ساختارهای ایدئولوژیک، مفهوم «دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» را معرفی می‌کند و آموزش رسمی را یکی از اصلی‌ترین این دستگاه‌ها می‌داند که وظیفه آن، نه صرفاً آموزش مهارت، بلکه تربیت سوژه‌های ایدئولوژیک برای حفظ نظم موجود است (Althusser, ۱۹۷۱). به‌زعم آلتوسر، ایدئولوژی درون ساختار آموزشی از طریق تکرار روایت‌های خاص، تحمیل جهان‌بینی رسمی، و حاشیه‌سازی دیگر صداها، عمل می‌کند. کتاب‌های درسی تاریخ، در این چارچوب، نقشی تعیین‌کننده دارند، چرا که از خلال گزینش و برجسته‌سازی وقایع خاص، روایت‌هایی از گذشته را می‌سازند که همسو با گفتمان دولت و سازگار با مشروعیت سیاسی آن است. به عنوان مثال، تأکید افراطی بر نقش رهبران سیاسی رسمی، غیاب اقلیت‌های قومی و مذهبی، یا نادیده‌نگاری کنش‌های اعتراضی مردمی، همه شواهدی از عملکرد ایدئولوژیک آموزش هستند که آلتوسر آن را ذیل عملکرد دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت صورت‌بندی می‌کند. نظریه‌های پسااستعماری نیز ابزارهای مفهومی مهمی برای فهم نحوه بازنمایی «دیگری» در متون تاریخی فراهم می‌آورند. متفکرانی چون ادوارد سعید، هومی بابا، و گایتتری اسپیواک، تأکید کرده‌اند که تاریخ‌نگاری رسمی اغلب نه در خدمت حقیقت، بلکه در خدمت سلطه معرفتی، فرهنگی و سیاسی عمل کرده است و از خلال دوگانه‌هایی چون «مرکز/حاشیه»، «ما/آن‌ها»، «تمدن/بربریت» به بازتولید سلسله‌مراتب قدرت پرداخته است (Said, ۱۹۷۸; Bhabha, ۱۹۹۴; Spivak, ۱۹۸۸). در زمینه آموزش تاریخ در ایران، این نظریه‌ها می‌توانند برای تحلیل نحوه حذف یا تحریف روایت‌های قومی، زنان، طبقات فرودست، یا کنشگران غیررسمی از کتاب‌های درسی به کار روند. به‌عنوان نمونه، در بسیاری از کتاب‌های تاریخ ایران، نقش اقوام غیرفارس، جنبش‌های محلی، یا مقاومت‌های غیردولتی به‌نحوی روایت می‌شود که یا مشروعیت آن‌ها زیر سوال می‌رود یا اساساً از حضور آن‌ها در روایت حذف می‌شود. این امر نه‌فقط یک حذف تصادفی، بلکه محصول نظام‌مند بازنمایی‌های پسااستعماری در آموزش رسمی است که به‌دنبال تثبیت نوعی نظم معرفتی خاص‌اند.

از ترکیب این نظریات می‌توان به چارچوبی مفهومی برای تحلیل کتاب‌های درسی دست یافت که سه سطح تحلیلی را شامل می‌شود: نخست، سطح زبانی و واژگانی که با روش تحلیل گفتمان قابل بررسی است؛ دوم، سطح ایدئولوژیک که در آن سازوکارهای معنابخشی و مشروعیت‌سازی به نفع دولت بررسی می‌شود؛ و سوم، سطح گفتمان‌های مقاومت که به شناسایی صداها، حذف‌شده، حاشیه‌نشین یا بازنمایی‌شده از موضع ضعف می‌پردازد. این چارچوب تلفیقی، امکان تحلیل فراتر از محتوا را فراهم می‌کند و به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا نه‌فقط آنچه گفته شده، بلکه آنچه ناگفته مانده، آنچه حذف شده و آنچه به شکل خاصی بازنمایی شده را تحلیل کند.

در این پژوهش، چارچوب نظری یادشده برای خوانش انتقادی و بازاندیشی در روایت‌های تاریخی کتاب‌های درسی به کار گرفته می‌شود. به این معنا که کتاب‌ها نه به مثابه منابع اطلاعاتی، بلکه به مثابه متون گفتمانی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در این چارچوب، حضور مفاهیمی چون «ملت»، «رهبر»، «دشمن»، «غرب»، «شهید» و «مقاومت»، نه فقط به عنوان واژه، بلکه به عنوان نشانه‌هایی گفتمانی با دلالت‌های ایدئولوژیک تحلیل می‌شوند. به همین ترتیب، غیاب یا کم‌رنگ‌بودن مفاهیمی چون «اعتراض»، «حقوق بشر»، «تفاوت فرهنگی»، یا «روایت‌های محلی»، حامل بار معنایی مهمی است که باید در پرتو چارچوب نظری تحلیل شود. در نهایت، به کارگیری این چارچوب نظری، امکان آن را فراهم می‌کند که تحلیل کتاب‌های درسی تاریخ از سطح توصیفی به سطح انتقادی ارتقا یابد و فهمی عمیق‌تر از کارکردهای پنهان و آشکار تاریخ‌نگاری رسمی در بازتولید نظم سیاسی و فرهنگی مسلط حاصل شود. چنین رویکردی، همچنین راه را برای بازاندیشی در آموزش رسمی، بازگشایی فضا به روی تاریخ‌های جایگزین، و پرورش نگاه انتقادی در نسل جدید فراهم می‌سازد.

پیشینه پژوهش

مطالعات مربوط به بازنمایی تاریخ در آموزش رسمی در دهه‌های اخیر به یکی از محورهای اصلی پژوهش در حوزه مطالعات انتقادی آموزش و تاریخ‌نگاری بدل شده‌اند. از آنجا که نظام آموزشی نه تنها مسئول انتقال دانش، بلکه سازوکار مهمی در بازتولید گفتمان‌های مسلط است، محتوای درسی به‌ویژه در حوزه تاریخ، همواره در معرض تحلیل‌های گفتمانی، ایدئولوژیک و پسااستعماری قرار گرفته است (Apple, 2000; Bourdieu & Passeron, 1990). پژوهش‌های متعددی در سطح بین‌المللی بر این موضوع تمرکز داشته‌اند که چگونه آموزش رسمی به‌ویژه از طریق کتاب‌های درسی تاریخ، روایت‌های خاصی از گذشته را مشروعیت می‌بخشد و دیگر روایت‌ها را حذف یا حاشیه‌نشین می‌کند. به عنوان مثال، مطالعاتی در ایالات متحده نشان داده‌اند که کتاب‌های درسی تاریخ در این کشور اغلب وقایع مربوط به استعمار، برده‌داری و مقاومت اقلیت‌های نژادی را به شکلی تحریف‌شده یا نادیده گرفته شده بازنمایی می‌کنند، در حالی که نهادهای رسمی و رهبران سفیدپوست به عنوان قهرمانان تاریخ معرفی می‌شوند (Loewen, 2007; Zinn, 1980). در بریتانیا نیز تحلیل‌های مشابهی از تاریخ‌نگاری رسمی در آموزش انجام شده که نشان می‌دهد چگونه امپراتوری بریتانیا در کتاب‌های درسی به گونه‌ای تصویر شده که نقش استعماری آن پوشیده می‌ماند یا با لحنی مثبت بازگو می‌شود (Cannadine, 2011). این مطالعات به‌ویژه با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی (Fairclough, 1995; Van Dijk, 2008) و تحلیل ایدئولوژیک متون آموزشی (Apple, 2004) توانسته‌اند الگوهای تکرارشونده در روایت‌سازی‌های رسمی را شناسایی کنند.

در فضای پژوهشی ایران نیز، به‌ویژه از دهه ۱۳۸۰ به بعد، مطالعات متعددی در زمینه محتوای کتاب‌های درسی تاریخ انجام شده‌اند. تمرکز اغلب این پژوهش‌ها بر کتاب‌های تاریخ دوره متوسطه اول و دوم بوده که به عنوان منبع اصلی آموزش تاریخ در مدارس کشور شناخته می‌شوند. بسیاری از این مطالعات با استفاده از روش تحلیل محتوا یا تحلیل گفتمان، تلاش کرده‌اند تا الگوهای بازنمایی قدرت سیاسی، نهاد دولت، نقش روحانیت، و رخداد‌های کلیدی چون انقلاب اسلامی، جنگ ایران و عراق، یا مشروطه را واکاوی کنند. یکی از یافته‌های مشترک اغلب این مطالعات آن است که کتاب‌های تاریخ ایران پس از انقلاب، روایتی قهرمان‌محور و تک‌صدایی از تاریخ ارائه می‌دهند که در آن دولت به عنوان نهاد مرکزی قدرت، همواره کنش‌گر خیر و خردمند معرفی می‌شود و دیگر نیروها، اگر هم به تصویر کشیده شوند، یا در حاشیه‌اند یا در چارچوب همین روایت بازنمایی شده‌اند (Behnam, 1985; Aghaie, 2011). برای مثال، در بسیاری از این متون، نقش جنبش‌های مردمی، اعتراضات خیابانی، یا کنش‌های سیاسی گروه‌های غیررسمی به حداقل می‌رسد و در مواردی حذف می‌شود. همچنین، روایت تاریخ مقاومت

در این متون غالباً محدود به مبارزات رسمی و مورد تأیید ساختار قدرت است، مانند مقاومت در برابر استکبار جهانی یا صهیونیسم، در حالی که مقاومت‌های داخلی، طبقاتی، یا قومی کمتر دیده می‌شوند.

نکته مهم دیگری که در پیشینه پژوهش‌های داخلی برجسته است، توجه کمتر به تنوع فرهنگی، زبانی و قومی ایران در محتوای کتاب‌های درسی است. به عنوان مثال، روایت تاریخ اقوام ترک، کرد، بلوچ یا عرب به ندرت در این متون دیده می‌شود، یا اگر هم باشد، معمولاً در چارچوب وحدت ملی و تحت سیطره دولت مرکزی بازنمایی می‌شود (Shayegan, ۱۹۹۵; Kamrava, ۲۰۰۵). همچنین، نقش زنان در تاریخ ایران نیز عمدتاً یا غایب است یا به شکلی کلیشه‌ای و نمادین بازنمایی می‌شود، مانند مادران شهید یا زنان مقاوم در جنگ، در حالی که تاریخ کنش‌گری سیاسی یا فکری زنان ایرانی در سده اخیر به ندرت مورد توجه قرار گرفته است. این نوع حذف نظام‌مند، بخشی از فرآیند تثبیت گفتمان مسلط از طریق آموزش رسمی است که در نظریات آلتوسر و فوکو به خوبی توضیح داده شده‌اند (Althusser, ۱۹۷۱; Foucault, ۱۹۷۲).

با وجود دستاوردهای مهم در این حوزه، پژوهش‌های پیشین دارای چند ضعف نیز هستند که زمینه را برای انجام پژوهش‌های جامع‌تر و عمیق‌تر فراهم می‌کند. نخست آن‌که بسیاری از این مطالعات به صورت موردی و محدود به یک دوره خاص از آموزش یا یک کتاب خاص بوده‌اند و تصویری کل‌نگر از روند بازنمایی تاریخ در آموزش رسمی ایران ارائه نکرده‌اند. دوم آن‌که در تعداد قابل توجهی از پژوهش‌های داخلی، چارچوب نظری قدرتمند و مشخصی به کار گرفته نشده و تحلیل‌ها بیشتر توصیفی و در برخی موارد تکرار یافته‌های دیگران بوده‌اند. همچنین، کمتر مطالعه‌ای به صورت نظام‌مند به تحلیل حذف تاریخ مقاومت از منظر گفتمانی یا پسااستعماری پرداخته و اغلب تنها به غیاب موضوعات خاص اشاره شده است، بدون آن‌که سازوکارهای زبانی و روایی این حذف واکاوی شوند. در نتیجه، نیاز به پژوهشی تحلیلی و نظری‌مبنای وجود دارد که از طریق مرور انتقادی مطالعات پیشین، زمینه‌های شکل‌گیری روایت مسلط از دولت در آموزش رسمی را شناسایی کرده و نسبت آن را با حذف روایت‌های مقاومت بررسی کند.

در سطح جهانی نیز گرچه پژوهش‌هایی درباره بازنمایی تاریخ در کتاب‌های درسی کشورهای گوناگون وجود دارد، اما اغلب آن‌ها در زمینه‌هایی چون سیاست‌های آموزشی نئولیبرال، آموزش شهروندی، یا حافظه جمعی در جوامع پس از جنگ تمرکز دارند (Torres, ۱۹۹۸; Assmann, ۲۰۱۱). در حالی که پژوهش‌هایی که به صورت مشخص به رابطه میان تاریخ‌نگاری رسمی، گفتمان مقاومت و بازنمایی دولت در متون درسی در بستر کشورهای خاورمیانه یا جهان اسلام پرداختند، هنوز محدودند. این خلأ پژوهشی، نه تنها در فضای داخلی، بلکه در ادبیات جهانی نیز وجود دارد و همین امر اهمیت پرداختن به موضوع حاضر را دوچندان می‌کند، زیرا می‌توان از طریق آن، الگویی مقایسه‌ای برای تحلیل‌های منطقه‌ای نیز ارائه کرد.

بنابراین، مرور پیشینه پژوهش‌های داخلی و خارجی نشان می‌دهد که اگرچه تلاش‌های ارزنده‌ای برای بررسی بازنمایی تاریخ در آموزش رسمی صورت گرفته، اما هنوز شکاف‌هایی در سطح نظری، گفتمانی و تحلیلی وجود دارد که می‌توان از طریق پژوهش حاضر به آن‌ها پاسخ داد. به‌ویژه تحلیل نظام‌مند گفتمان دولت‌محور و حذف تاریخ مقاومت در محتوای کتاب‌های درسی، با اتکا به نظریه‌های معاصر قدرت و ایدئولوژی، می‌تواند به فهم بهتری از سازوکارهای آموزش رسمی در بازتولید نظم مسلط منجر شود.

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

در تحلیل محتوای کتاب‌های درسی تاریخ ایران، به‌ویژه در دوره متوسطه، الگوی مشخصی از بازنمایی دولت، قدرت، و نقش نیروهای اجتماعی مشاهده می‌شود که به‌روشنی از منطق گفتمان رسمی تبعیت می‌کند. بر اساس مرور و تحلیل منابع معتبر در این حوزه، روایت‌های تاریخی ارائه‌شده در کتاب‌های درسی، بیش از آن‌که به بیان چندصدایی تاریخ بپردازند، در راستای تثبیت یک روایت رسمی و غالب حرکت می‌کنند که در آن دولت به‌عنوان مرکز قدرت مشروع، یگانه‌عامل کنش تاریخی، و مرجع اصلی نظم اجتماعی تصویر می‌شود (Apple, ۲۰۰۰; Bourdieu & Passeron, ۱۹۹۰). این تصویر از طریق برجسته‌سازی شخصیت‌های رسمی دولتی، ساده‌سازی فرایندهای سیاسی و اجتماعی، و بازنمایی خطی تحولات تاریخی، به دانش‌آموز منتقل می‌شود و نقش سایر نیروهای اجتماعی چون مردم، اقلیت‌ها، یا گروه‌های معترض به‌طور عمده نادیده گرفته یا حاشیه‌نشین می‌شود (Loewen, ۲۰۰۷; Zinn, ۱۹۸۰).

در بررسی شخصیت‌های دولتی که در کتاب‌های تاریخ تصویر می‌شوند، مشخص است که این افراد همواره با صفاتی چون خردمندی، وطن‌دوستی، فداکاری و مشروعیت همراه‌اند. به‌عنوان مثال، شخصیت امام خمینی در کتاب‌های تاریخ، نه فقط به‌عنوان رهبر انقلاب ۱۳۵۷، بلکه به‌مثابه نماد تمام‌عیار حقانیت سیاسی و دینی معرفی می‌شود. دیگر چهره‌های رسمی چون رؤسای جمهور، نخست‌وزیران انقلابی یا فرماندهان نظامی در دوران جنگ تحمیلی نیز در قالب قهرمانان بی‌نقصی بازنمایی می‌شوند که هیچ‌گونه پیچیدگی شخصیتی یا خطاهای تصمیم‌گیری در آن‌ها دیده نمی‌شود (Behnam, ۱۹۸۵; Aghaie, ۲۰۱۱). این بازنمایی تک‌ساحتی، مخاطب را از درک پیچیدگی‌های سیاسی، تضادهای اجتماعی و نقش عوامل ساختاری بازمی‌دارد و در عوض، روایت‌هایی قهرمان‌محور و تقدیرگرایانه به‌جای روایت‌های انتقادی و تحلیلی قرار می‌دهد.

از نظر ساختار قدرت، کتاب‌های درسی تاریخ، الگوی ثابتی از پیوند مردم و دولت ارائه می‌دهند که در آن مردم همواره در حمایت از دولت مرکزی حضور دارند و هیچ‌گاه در موضع اعتراض، مقاومت یا مطالبه‌گری ظاهر نمی‌شوند، مگر آن‌که آن اعتراض در راستای گفتمان رسمی باشد، مانند قیام علیه استبداد پهلوی. در این میان، ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، به‌گونه‌ای معرفی می‌شود که هم استمرار تاریخی دارد (مثلاً با نسبت‌دادن آن به حکومت علوی) و هم مشروعیت تام، بدون طرح جدی انتقاد یا تضاد (Althusser, ۱۹۷۱; Fairclough, ۱۹۹۵). نهادهای رسمی همچون مجلس شورای اسلامی، سپاه پاسداران، یا شورای نگهبان، به‌شکل واحدی بدون تضاد و همیشه مؤثر و کارآمد معرفی می‌شوند. هیچ‌گونه اشاره‌ای به ناکارآمدی، تعارضات نهادی، یا مخالفت‌های اجتماعی در این زمینه دیده نمی‌شود و به‌نوعی، تاریخ به ابزاری برای تثبیت ساخت قدرت رسمی بدل شده است (Foucault, ۱۹۷۷).

در حوزه روایت‌های مربوط به انقلاب اسلامی، نوعی گزینش آشکار در ارائه اطلاعات دیده می‌شود. بر خلاف انقلاب‌های بزرگ جهان که معمولاً با تنوع کنش‌گران، رقابت ایدئولوژی‌ها و پیچیدگی روندهای تاریخی همراه‌اند، انقلاب ۱۳۵۷ در کتاب‌های درسی ایران، بیشتر به‌صورت یک جنبش واحد با رهبری مشخص و اجماع ملی تصویر شده است. هیچ‌گونه اشاره‌ای به گروه‌های مختلف سیاسی فعال در انقلاب، از جمله ملی‌گراها، چپ‌گرایان، گروه‌های اسلامی مستقل یا نهادهای کارگری وجود ندارد و نقش مردم عمدتاً در قالب «توده‌های وفادار به امام» بازنمایی می‌شود. این تصویر نه‌تنها تقلیل‌گرایانه است، بلکه مانع از درک تاریخی دانش‌آموز نسبت به چندصدایی بودن تحولات انقلابی می‌شود (Said, ۱۹۷۸; Shayegan, ۱۹۹۵). حتی در بازنمایی جنگ ایران و عراق نیز، نیروهای داوطلب و نظامی ایران در قالب قهرمانانی بی‌نقص تصویر می‌شوند، در حالی که نقش مقاومت مردمی در مناطق مرزی، مشکلات ساختاری در مدیریت جنگ، و اختلاف‌نظرهای داخلی به‌کلی نادیده گرفته شده است.

تاریخ مقاومت در متون آموزشی ایران به شکلی شدیداً محدود بازنمایی شده است. منظور از تاریخ مقاومت، تنها نباید مقاومت در برابر دشمن خارجی یا استعمار خارجی باشد، بلکه مقاومت در برابر ساختار قدرت داخلی، اعتراض‌های مردمی، جنبش‌های مدنی، و مطالبات دموکراتیک نیز بخش جدایی‌ناپذیر این مفهوم‌اند. در کتاب‌های تاریخ ایران، تقریباً هیچ‌گونه اشاره‌ای به اعتراضات کارگری، جنبش‌های دانشجویی، مخالفت‌های زنان، یا فعالیت‌های نهادهای مدنی در دهه‌های اخیر وجود ندارد (Giroux, ۱۹۸۳; Spivak, ۱۹۸۸). همچنین، اعتراض‌های مردمی در دوره‌های معاصر، از جمله اعتراضات مربوط به اصلاحات، بحران‌های اقتصادی، یا جنبش‌های زیست‌محیطی، به‌طور کامل از حافظه تاریخی رسمی حذف شده‌اند. حتی در روایت‌هایی که به مبارزه با رژیم پهلوی اشاره می‌شود، تنها کنش‌گر مشروع، نیروهای مورد تأیید نظام فعلی‌اند و دیگر گروه‌ها یا حذف شده‌اند یا به‌عنوان عوامل انحرافی تصویر شده‌اند.

در زمینه بازنمایی تفاوت‌های قومیتی، طبقاتی و جنسیتی، کتاب‌های درسی تاریخ ایران عمدتاً بر پایه الگوی «ملت واحد» و «هویت یکپارچه» عمل می‌کنند. اقوام غیرفارس در این متون یا حضور ندارند یا در چارچوب‌هایی کلیشه‌ای بازنمایی شده‌اند. به‌عنوان مثال، حضور کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها یا ترکمن‌ها تنها در مواقعی دیده می‌شود که با گفتمان وحدت ملی یا دفاع از کشور سازگار باشد. هیچ اشاره‌ای به نقش این اقوام در اعتراض‌های محلی، فرهنگ بومی، یا تاریخ مقاومت آنان وجود ندارد و این غیاب، نه‌تنها نوعی طرد فرهنگی، بلکه نوعی بازنمایی مرکزگرا و همسان‌ساز است که برتری نژاد فارس و زبان فارسی را به‌صورت غیرمستقیم بازتولید می‌کند (Bhabha, ۱۹۹۴; Spivak, ۱۹۸۸). از نظر طبقاتی نیز، کتاب‌های تاریخ عمدتاً روایت‌های نخبگان سیاسی و دولتی را بازتاب می‌دهند و صدای طبقات فرودست، کارگران، کشاورزان یا تهیدستان در روایت‌ها غایب است، مگر آن‌که در قالب توده‌های تابع حکومت بازنمایی شوند. همین الگو در خصوص بازنمایی زنان نیز مشاهده می‌شود؛ زنانی که در تاریخ معاصر ایران کنش‌گر، اندیشمند، نویسنده، و مبارز بوده‌اند، یا به‌کلی حذف شده‌اند یا صرفاً به‌عنوان مادران شهید و عناصر نمادین «عفاف و حیا» تصویر می‌شوند (Zinn, ۱۹۸۰; Apple, ۲۰۰۴).

این الگوی بازنمایی نه‌فقط در سطح محتوایی بلکه در سطح زبان‌شناختی و ساختار روایی نیز به‌خوبی مشهود است. استفاده از واژگان ارزش‌گذارانه برای شخصیت‌های دولتی، کاربرد افعال مجهول برای وقایع مبهم، و حذف عامل از جملاتی که به ناکامی‌ها اشاره دارند، همگی نشان‌دهنده زبان گفتمانی خاصی هستند که در خدمت تثبیت گفتمان رسمی قرار دارد (Fairclough, ۱۹۹۵; Van Dijk, ۲۰۰۸). این زبان نه‌تنها واقعیت را بازتاب نمی‌دهد، بلکه آن را بازسازی می‌کند و مخاطب را به‌گونه‌ای شکل می‌دهد که تنها یک روایت خاص از تاریخ را معتبر بدانند. از این‌رو، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری رسمی در آموزش ایران، بیش از آن‌که در پی انتقال معرفت تاریخی باشد، در خدمت تثبیت قدرت، تقویت حافظه یک‌جانبه، و حذف روایت‌های آلترناتیو عمل می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های به‌دست‌آمده از تحلیل گفتمانی کتاب‌های درسی تاریخ ایران نشان می‌دهد که گفتمان مسلط در این متون، به‌شدت دولت‌محور، یک‌سویه و مبتنی بر مشروعیت‌بخشی به ساختار قدرت رسمی است. این گفتمان، نه‌تنها از نظر محتوایی بلکه از منظر زبان‌شناختی، تصویری از دولت ارائه می‌دهد که در آن مشروعیت ذاتی، خردمندی تاریخی، و نقش مرکزی در تمام تحولات تاریخی به دولت نسبت داده شده و نیروهای اجتماعی دیگر یا به حاشیه رانده شده‌اند یا اساساً حذف گردیده‌اند. این گفتمان، نوعی روایت تک‌صدایی از گذشته ارائه می‌دهد که در آن دولت، نه به‌مثابه نهاد سیاسی با کارکردهای متغیر و متأثر از کنش‌گران مختلف،

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

بلکه به عنوان نماد یگانگی، تداوم و نجات بخشی تاریخی معرفی شده است (Apple, ۲۰۰۰; Foucault, ۱۹۷۷). این روایت، نه فقط یک بازتاب از گذشته، بلکه سازنده‌ی نوع خاصی از حافظه تاریخی است که هدف آن تثبیت نظم سیاسی فعلی از طریق آموزش رسمی است.

مطالعه محتوای کتاب‌های درسی نشان می‌دهد که این گفتمان چگونه از طریق عناصر زبانی و روایی تقویت می‌شود. استفاده مکرر از افعال معلوم برای توصیف عملکرد مثبت دولت و افعال مجهول برای بیان ناکامی‌های تاریخی، حذف فاعل از جملات انتقادی، برجسته‌سازی نقش رهبران سیاسی خاص با صفت‌های اخلاقی و دینی، و ترسیم رابطه عمودی میان مردم و حاکمیت، همگی نشانه‌هایی از زبانی هستند که در خدمت تثبیت قدرت به کار گرفته شده‌اند (Fairclough, ۲۰۰۸; Van Dijk, ۱۹۹۵). در این گفتمان، مفاهیمی مانند «وحدت ملی»، «استقلال»، «مقاومت» و «شهادت» در ارتباط تنگاتنگ با دولت معرفی می‌شوند و هر نوع مقاومت یا حرکت مردمی که در چارچوب گفتمان رسمی نگنجد، یا حذف می‌شود یا با برچسب‌هایی چون «اغتشاش»، «انحراف»، یا «وابستگی به دشمن» معرفی می‌شود. در نتیجه، روایت تاریخی شکل گرفته در ذهن دانش آموز، عمدتاً بر اساس یک منطق تک‌گفتمانی است که در آن هیچ فضایی برای تردید، بازاندیشی، یا مقایسه روایت‌ها وجود ندارد (Apple, ۲۰۰۴; Zinn, ۱۹۸۰).

هم‌راستایی این گفتمان با اهداف ایدئولوژیک و سیاسی دولت در چند سطح قابل بررسی است. در سطح اول، نظام آموزشی به عنوان یکی از مهم‌ترین دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، نقش بنیادینی در بازتولید ارزش‌ها و باورهای مطلوب حکومت دارد. آلتوسر در نظریه‌ی دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت به روشنی بیان می‌کند که آموزش رسمی بیش از آن‌که ابزار انتقال دانش باشد، ابزار بازتولید نظم اجتماعی از طریق درونی‌سازی ایدئولوژی حاکم است (Althusser, ۱۹۷۱). در این چارچوب، کتاب‌های درسی تاریخ، نقشی محوری در شکل‌دهی به نگاه سیاسی و تاریخی نسل جدید دارند. روایت‌هایی که در این متون تکرار می‌شوند، با هدف نهادینه‌سازی ارزش‌هایی چون تبعیت، وفاداری به نظام سیاسی، نفی دیگری، و تقویت حس ملی‌گرایی تعریف شده‌اند. گفتمان رسمی تلاش می‌کند تا با برجسته‌سازی نقش رهبری دینی، پیوند میان دین و سیاست، و هراس‌افکنی از دشمن خارجی، نوعی عقلانیت سیاسی خاص را به دانش‌آموز تحمیل کند که در آن هرگونه مخالفت، ناپهنجار و تهدیدآمیز تلقی می‌شود (Said, ۱۹۷۸; Giroux, ۱۹۸۳).

در سطح دوم، این هم‌راستایی را می‌توان در نحوه حذف یا حاشیه‌راندن تاریخ مقاومت مشاهده کرد. مقاومت، به‌ویژه هنگامی که در مقابل ساختار قدرت داخلی شکل گرفته باشد، در گفتمان رسمی جایگاهی ندارد. کتاب‌های درسی تاریخ ایران به ندرت به اعتراضات کارگری، جنبش‌های دانشجویی، جنبش‌های زنان، یا کنش‌های قومیتی و طبقاتی پرداخته‌اند. اگر هم به آن‌ها اشاره‌ای شده باشد، غالباً در قالب جریانات انحرافی، ضدملی، یا فاقد مشروعیت سیاسی معرفی شده‌اند (Bhabha, ۱۹۹۴; Spivak, ۱۹۸۸). در این روایت‌ها، هیچ‌گونه تمایزی میان مقاومت مشروع و خشونت غیرمشروع وجود ندارد و تمام اشکال مخالفت با نظم موجود، در قالب یک «دیگری خطرناک» تصویر می‌شود. چنین برخوردی با تاریخ مقاومت، مانع از پرورش تفکر انتقادی، آشنایی با تاریخ چندصدایی، و پذیرش تنوع سیاسی در آموزش می‌شود. به جای آن، نوعی نگاه ایدئولوژیک شکل می‌گیرد که در آن تنها یک روایت خاص از گذشته اعتبار دارد و باقی روایت‌ها یا حذف می‌شوند یا تحقیر.

در سطح سوم، این هم‌راستایی را می‌توان در روایت‌های مربوط به اقلیت‌ها و تفاوت‌های فرهنگی مشاهده کرد. همان‌طور که در یافته‌ها مشاهده شد، اقوام غیرفارس، اقلیت‌های دینی، و زنان، یا به کلی حذف شده‌اند یا تنها در نقش‌هایی کلیشه‌ای و همسو با گفتمان رسمی بازنمایی شده‌اند. این حذف یا تحریف آگاهانه، در راستای تثبیت یک هویت ملی یکدست و همگون عمل می‌کند که در آن مرکزیت با زبان فارسی، مردان نخبه، و نهادهای دینی-سیاسی حاکم است (Shayegan, ۲۰۰۸).

(Assmann, ۲۰۱۱; ۱۹۹۵). چنین بازنمایی‌ای، نه تنها واقعیت تاریخی را نادیده می‌گیرد، بلکه نوعی سلطه معرفت‌شناختی ایجاد می‌کند که در آن تفاوت، تهدید تلقی می‌شود و همسان‌سازی، فضیلت. در حالی که نظریات پسااستعماری بر ضرورت شناسایی و بازنمایی صداها، حاشیه‌نشین و روایت‌های جایگزین تأکید دارند، گفتمان رسمی آموزش در ایران، با نفی یا حذف این صداها، در جهت تثبیت ساختار قدرت مسلط گام برمی‌دارد (Bhabha, ۱۹۹۴; Spivak, ۱۹۸۸).

یافته‌های این پژوهش به خوبی با نظریه‌های مطرح شده در چارچوب نظری مقاله همخوانی دارند. از منظر فوکویی، آموزش و به ویژه کتاب‌های درسی تاریخ، یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازتولید قدرت در سطح خرد هستند که از طریق زبان، روایت، و نظام ارجاع، سوژه‌هایی تابع و وفادار به نظم سیاسی تولید می‌کنند (Foucault, ۱۹۷۲). روایت تاریخی رسمی، با حذف شکاف‌ها، تعارض‌ها و مقاومت‌ها، نه تنها گذشته را یکدست می‌سازد، بلکه آینده را نیز در چارچوب گفتمان مسلط شکل می‌دهد. همچنین، از منظر آلتوسر، کتاب‌های درسی تاریخ، نمونه‌ای بارز از عملکرد دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت هستند که با بازتولید ارزش‌های نظام سیاسی، حافظ مشروعیت آن در ذهن نسل آینده‌اند (Althusser, ۱۹۷۱). در این چارچوب، حذف تاریخ مقاومت، حذف امکان تصور بدیل‌های سیاسی و اجتماعی است و بازنمایی دولت به مثابه کنش گر یگانه تاریخ، نوعی قفل کردن افق اندیشه در چارچوب نظم مسلط محسوب می‌شود.

از منظر نظریه‌های پسااستعماری نیز، حذف صداها، اقلیت، تحریف روایت‌های غیررسمی، و تثبیت نگاه مرکزگرا، همگی نشان‌دهنده سلطه گفتمانی هستند که در خدمت حفظ ساختار فرهنگی و سیاسی خاصی عمل می‌کنند (Said, ۱۹۷۸; Spivak, ۱۹۸۸). تاریخ‌نگاری رسمی در آموزش ایران، در واقع شکلی از تاریخ‌نویسی ملی‌گرایانه مرکزگراست که با نادیده گرفتن تاریخ محلی، مقاومت‌های اجتماعی، و روایت‌های آلترناتیو، همسو با منطق قدرت رسمی و ایدئولوژی دولتی عمل می‌کند. در نتیجه، دانش‌آموزان نه با تاریخ به عنوان حوزه‌ای پیچیده، چندبعدی و قابل تفسیر، بلکه با تاریخ به مثابه حقیقتی واحد، رسمی و قطعی آشنا می‌شوند. همین امر، آموزش را به ابزاری برای تثبیت نظم سیاسی تبدیل می‌کند، نه فضایی برای گفت‌وگوی تاریخی، اندیشه‌ورزی و درک متقابل.

بر اساس تحلیل گفتمانی کتاب‌های درسی تاریخ ایران، می‌توان به روشنی دریافت که گفتمان مسلط در این متون، گفتمانی دولت‌محور، ایدئولوژیک و یک‌جانبه است که نه تنها به بازنمایی دولت به مثابه نیروی عقلانی، منجی و مشروع می‌پردازد، بلکه با حذف، حاشیه‌نشینی یا تحریف تاریخ مقاومت، نقش نیروهای اجتماعی، اقلیت‌ها، و کنش‌گران بدیل را در شکل‌گیری تاریخ انکار یا تضعیف می‌کند. در پاسخ به پرسش نخست پژوهش مبنی بر چگونگی بازنمایی دولت در کتاب‌های درسی، باید گفت که دولت نه به عنوان یکی از نیروهای تاریخی بلکه به مثابه یگانه نیروی مؤثر، رهبر و محور تمام تحولات معرفی می‌شود؛ شخصیتی که همواره در جایگاه حقیقت و خیر ایستاده و در رابطه‌ای عمودی با ملت تعریف می‌شود (Foucault, ۱۹۷۷; Apple, ۲۰۰۰). در پاسخ به پرسش دوم، باید اذعان کرد که تاریخ مقاومت یا اساساً در روایت‌های رسمی غایب است، یا تنها در صورتی به آن پرداخته می‌شود که در چارچوب گفتمان حاکم قرار گیرد؛ مانند مقاومت در برابر استعمار یا استکبار خارجی، در حالی که مقاومت‌های داخلی، مدنی، قومیتی یا طبقاتی یا حذف می‌شوند یا با برجسب‌های تهدیدزا معرفی می‌گردند (Zinn, ۱۹۸۸; Spivak, ۱۹۸۰). همچنین، گفتمان رسمی تلاش می‌کند تفاوت‌های قومیتی، جنسیتی و طبقاتی را یا نادیده بگیرد یا در چارچوبی کلیشه‌ای و همگون‌ساز بازنمایی کند، که خود به تقویت مرکزگرایی معرفتی و حذف چندصدایی فرهنگی منجر می‌شود (Shayegan, ۱۹۹۵; Bhabha, ۱۹۹۴).

یافته‌های این پژوهش از نظر نظری دارای اهمیت چندلایه‌اند. نخست، این یافته‌ها تأیید می‌کنند که آموزش رسمی، و به ویژه کتاب‌های درسی تاریخ، بخشی از دستگاه ایدئولوژیک دولت‌اند که با تکرار روایت‌های خاص، به بازتولید نظم سیاسی-فرهنگی مسلط کمک می‌کنند (Althusser, ۱۹۷۱). دوم، این یافته‌ها نشان می‌دهند که گفتمان قدرت، چنان‌که فوکو توصیف می‌کند، نه تنها از طریق اجبار بلکه از مسیر تولید دانش، سازمان‌دهی حافظه جمعی و جهت‌دهی به تخیل

تاریخی دانش‌آموزان عمل می‌کند (Foucault, ۱۹۷۲). سوم، تحلیل صورت‌گرفته نشان می‌دهد که نظریه‌های پسااستعماری به‌خوبی قادرند روند حذف یا حاشیه‌نشینی صداهای غیررسمی را در متون آموزشی توضیح دهند، به‌ویژه از طریق مفاهیمی مانند مرکز/حاشیه، سوژه فرودست، و سلطه معرفت‌شناختی (Spivak, ۱۹۷۸; Said, ۱۹۸۸). از منظر عملی، این یافته‌ها هشدار مهمی برای سیاست‌گذاران آموزشی در ایران هستند، چراکه تداوم این الگوی بازنمایی می‌تواند منجر به بازتولید نسلی از شهروندان با ذهنیت بسته، نگاه تک‌بعدی به تاریخ، و ناتوان در تحلیل انتقادی رویدادهای گذشته شود. چنین نسلی، نه تنها درک دقیقی از تحولات تاریخی نخواهد داشت، بلکه در برابر روایت‌های آلترناتیو آسیب‌پذیر بوده و دچار بحران هویت تاریخی خواهد شد.

در این راستا، پیشنهاد می‌شود که در بازنگری محتوای درسی تاریخ، توجه بیشتری به روایت‌های بدیل، مقاومت‌های محلی، نقش اقلیت‌ها، و کنش‌گری زنان و طبقات فرودست شود. آموزش تاریخ باید به‌گونه‌ای طراحی گردد که دانش‌آموزان را نه تنها با روایت رسمی، بلکه با تنوع دیدگاه‌ها و تحلیل‌های تاریخی آشنا سازد. این امر مستلزم تغییر در رویکردهای برنامه‌ریزی درسی، آموزش معلمان، و تولید منابع کمک‌درسی انتقادی و چندصدایی است. منابع جایگزین یا مکمل می‌توانند شامل تاریخ‌های شفاهی، روایت‌های محلی، مستندهای تحلیلی، و متون تاریخی انتقادی باشند که ضمن تطبیق با استانداردهای علمی، امکان گشودگی فکری و تقویت تفکر تحلیلی در نسل جوان را فراهم کنند (Loewen, ۲۰۰۷; Giroux, ۱۹۸۳). همچنین پیشنهاد می‌شود نهادهایی مستقل در حوزه آموزش و پژوهش تشکیل شوند که بتوانند روایت‌های تاریخی را به دور از کنترل ایدئولوژیک رسمی، مستندسازی و عرضه کنند.

جهت‌گیری‌های پژوهشی آینده نیز می‌توانند بر چند محور اصلی متمرکز شوند. نخست، تحلیل تاریخی فرایند تدوین کتاب‌های درسی و بررسی نقش نهادهای سیاسی، کارشناسان آموزشی، و شورای عالی انقلاب فرهنگی در جهت‌دهی به محتوای آن‌ها. دوم، انجام پژوهش‌هایی تطبیقی میان محتوای کتاب‌های درسی تاریخ در ایران و دیگر کشورهای منطقه یا جوامع در حال گذار، به‌منظور شناسایی الگوهای گفتمانی مشترک یا متفاوت. سوم، بررسی واکنش‌ها و ادراکات دانش‌آموزان نسبت به محتوای ارائه‌شده، از طریق مطالعات میدانی یا تحلیل‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی. در نهایت، پژوهش‌هایی که به دنبال ارائه مدل‌های آلترناتیو برای آموزش تاریخ با رویکرد انتقادی، چندصدایی و فرهنگی باشند، می‌توانند نقش مهمی در تحول آموزش تاریخ در ایران ایفا کنند. آموزش تاریخ، اگر با رویکردی رهایی‌بخش و تحلیلی انجام گیرد، می‌تواند نه ابزاری برای تثبیت قدرت، بلکه بستری برای تربیت شهروندان آگاه، چندصدای و مسئول در برابر تاریخ باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Althusser, L. (1971). *Ideology and ideological state apparatuses*. In Lenin and Philosophy and Other Essays. Monthly Review Press.
- Bhabha, H. K. (1994). *The location of culture*. Routledge.
- Bourdieu, P., & Passeron, J. C. (1990). *Reproduction in education, society and culture* (2nd ed.). SAGE.
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. Longman.
- Foucault, M. (1972). *The archaeology of knowledge*. Pantheon Books.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and punish: The birth of the prison*. Pantheon Books.
- Giroux, H. A. (1983). *Theory and resistance in education: A pedagogy for the opposition*. Bergin & Garvey.
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.
- Spivak, G. C. (1988). Can the subaltern speak? In C. Nelson & L. Grossberg (Eds.), *Marxism and the interpretation of culture* (pp. 271–313). University of Illinois Press.
- Van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and power*. Palgrave Macmillan.
- Wodak, R., & Meyer, M. (2009). *Methods of critical discourse analysis* (2nd ed.). SAGE.
- Zinn, H. (1980). *A people's history of the United States*. Harper & Row.